

هو الله

نامه مفصل شما که بتاريخ غره محرم بود رسید از قرائت تاثیرات قلبیه حاصل گردید البتّه احبّای الهی از واقعه اصفهان بسیار متحسّرند و متأثر و لابدّ قلوب اصفیا از توهین اعدا محزون گردد ولی چون بحقیقت نگری این واقعه اصفهان نیز اعظم دلیل و برهان بر بزرگواری آن نفوس مبارکه و برهان عزّت ابدیه برای شهدای سبیل الهی ملاحظه نمائید که بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء در ایام امویین آثاری که در قتلگاه بود بکلی محو کردند و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند تا قتلگاه بکلی مفقود شود هفتاد سال بر این منوال قتلگاه مفقود الاثر بود و امویون نگهبان گذاشتند که مبادا کسی از یک فرسخی بتواند زیارتی نماید در این هفتاد سال ابدأ تقرّب بقتلگاه ممکن نبود اگر نفس متبّهی مؤمنی بود از ده فرسخی توجّه بقتلگاه میکرد و زیارت مینمود این نیز در نهایت احتیاط و همچنین قبر منور حضرت امیر علیه السلام بهمین منوال محو و نابود نمودند بعد از آنکه بنی عباس خلافت امویّه را محو نمودند و بر سریر سلطنت نشستند اجازت زیارت دادند و در قتلگاه محبان حضرت آثاری بنا کردند که دلالت بر موقعیت آن محلّ مینمود بعد از مدّتی مدیده در زمان متوکلّ عباسی نیز حکم مبرم صادر که دوباره آن مقامات مقدّسه را ویران کنند باز بکلی محو و نابود نمودند و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند حتّی از ده فرسخی نمیگذاشتند کسی نزدیک برود تا آنکه حکومت و صدارت و وزارت بدست آل بویه افتاد و آل بویه از محبان حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء بودند و چنان نفوذ و قدرتی حاصل کردند که از برای خلافت عباسی نفوذی نگذاشتند امور جمیعاً در دست آل بویه بود و خلیفه در قصر خلافت بخود مشغول در زمان آل بویه دوباره تعمیر قتلگاه کردند و همچنین مرقد منور حضرت امیر را دفعه ثالث باز انشاء نمودند حتّی عضدالدوله که اعظم رجال آل بویه است سلطنت ایران را تجدید کرد و لقب پادشاهی گرفت و در خطبه بعد از خلیفه ذکر پادشاهی عضدالدوله بود آنروز را ایرانیان در بغداد عید گرفتند که الحمد لله ایرانیان بعد از اضمحلال تام دوباره علم برافراختند و آن روز در قصر عضدالدوله خارج بغداد بزم طرب آراستند و با چنگ و چغانه و نغمه و ترانه پاکوبان دستافشان کف‌زنان روز را بعصر رساندند بعضی از حاضرین از وزرا که ایرانی بودند از عضدالدوله خواهش نمودند که امروز روز تجدید سلطنت ایران است و سزاوار نهایت شادمانی الحمد لله بزم طرب از هر جهت بریاست لهذا رجا مینمائیم که اذن و اجازت فرمائید که بر حسب عادت سابق ایرانیان در چنین روز فیروزی صراحی و ساغر بمیان آید عضدالدوله گفت انّ شرب الرّاح مقبول بالمطر نم‌نم باران بمی‌خواران خوش است امروز بارانی نیست خواست عذر بخواهد بعد از ساعتی ابری پیدا شد و باران شدید بارید گفتند ایها الملک باران نیز بارید قضا و قدر موافقت بامر تو نمود دیگر مانعی نماند خلاصه جشنی جدید برخاست و ساغر بدور آمد در این اثنا جناب عضدالدوله بیمار شد وجع شدیدی در امعا حاصل گشت قریب بصبح از حیات نومید گردید سؤال نمودند که ای شخص جلیل چه وصیّتی داری بفرما گفت ما اغنی عنّی مالیه هلك عنّی سلطانیه چه وصیّت کنم هیچ وصیّتی ندارم جز یک وصیّت و آن این است که مرا در آستان حضرت امیر نظیر پاسیان دفن کنید و بر قبر من بنویسید و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید حال ملاحظه کن که چه خبر است لهذا یقین بدان که آن اجداد مطهره چنان مرتفع گردد که بایوان کیوان همعنان شود در امر الله نفس خرابی سبب آبادی است و حقیقت ذلّت سبب عزّت کبری بی نام و نشانی نشانه عظمت عظمی ذرهم فی خوضهم یلعبون و علیک البهآء الأبھی

اما مسئله حضرت محترم وزیر بی نظیر ما یک درویش بی‌نوائی داشتیم از اهالی بلوچستان نام مبارکش محمد خان و از متصوّفین آنزمان و از یارهای جانی مرحوم پدر حضرت وزیر محترم محمد خان مذکور عزم حضور نمود و به طهران مرور کرد حضرت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه و اسکنه فی جوار رحمته الکبری آن محمد خان مذکور را در خانه منزل دادند نظر باشنائی که در عالم درویشی داشتند باو فرمودند که چون بحضور حضرت مقصود رسی استدعا نما که دعائی در حقّ من

فرمایند تا خدا اولادی بمن ببخشد محمد خان چون بحضور رسید عرض کرد جمال مبارک فرمودند چون رجوع نمائی و به طهران عبور کنی خدمت حضرت شخص جلیل عرض کن که ما دعائی در حق تو نمودیم و این دانه نقل را بایشان بده تا میل فرمایند و یقیناً حتماً دعا مستجاب خواهد گشت محمد خان چون به طهران رسید خدمت ایشان رفت و این پیام برساند و آن دانه نقل را تقدیم کرد و به بلوچستان رفت و جمیع مایملک خویش را بتمامه باولاد و خویشان بخشید و فرداً و حیدراً عزم حضور در ارض مقدّس نمود و در نهایت آزادگی و جمعیت خاطر کوه و صحرا پیمود و مناجات کنان به طهران رسید باز بحضور حضرت شخص جلیل شتافت و محرمانه در خلوت ملاقات کرد دید طفلی نیکوشمائل در آغوش مشار الیه است فرمود یا محمد خان این است آن طفل موعود الحمد لله بحیث وجود آمد خواهش ثانی دارم که این طفل در صون حمایت الهی محفوظ ماند زیرا در دنیا هیچ تسلی خاطر نداری مگر باین طفل حال آن طفل حضرت وزیر بی نظیر است و چون خان مذکور بساحت اقدس رسید خواهش مشار الیه را عرض کرد بجهت موقّیّت و مصوئیت آن ذات محترم دعا فرمودند و علیک البهّاء الأبهی

و اما جناب میرزا سلیمان خان فی الحقیقه این شخص محترم شخص کاملی است منصف و بیغرض و آنچه بتواند بنوازش یاران می پردازد و در صون و عون دوستان کوتاهی نمیفرماید و یقین است که مؤید بتأییدات الهیه میگردد من همواره بدرگاه حضرت اعلی و آستان جمال مبارک روحی لهما الفداء عجز و زاری میکنم و این نفس نفیس را از الطاف نامتناهی عون و عنایت میطلبم جناب حاجی نایب محمد علی و آقا میرزا جواد تحیّت ابدع ابهی برسانید و بگوئید که تأسی بجمال مبارک نمودی زیرا از طهران به عراق و از عراق به مدینه کبیره و از آنجا به رمیلی و از رمیلی بسجن اعظم سرگون شدند نعم العبد اذا ابتلی بما ابتلی به مولاه

جزء اول کتاب تاریخ شما رسید انشاءالله ملاحظه میگردد و به مصر ارسال میشود

عبدالبهّاء عباس

۲۶ صفر ۱۳۳۹

حیفا

این وزیر بی نظیر شخص محترمیست که در مکتوب شما مذکور بود و بواسطه میرزا سلیمان خان با ایشان ملاقات نمودید